

برده داری اسلامی در جمهوری اسلامی

"صدور روزانه ۲ تا ۳ گواهی رشد برای دختران ۱۱ تا ۱۴ ساله در رشتخوار"

ابراهیم زاده رئیس کل دادگستری شهرستان رشتخوار به تأیید این خبر گفت: باید به معیشت مردم مناطق محروم توجه بیشتری شود، او محرومیت مادی و فرهنگی را از جمله مهمترین دلایل بروز این پدیده عنوان کرد.

... در حالی که برخی از دختران هنوز به بلوغ نرسیده، تن به ازدواج می دهند که بسیاری از این نوع ازدواجها در سالهای بعد منجر به طلاق می شود و تبعات بعدی آن هم برای منطقه و هم کل جامعه بسیار مخرب است.

رئیس دادگستری شهرستان چناران هم ضمن هشدار به مسؤولان در این خصوص می گوید: این روزها ازدواج زودرس و زود هنگام دختران شایع شده که این امر ضایعات خاص خود را دارد. وی خاطرنشان می کند: عموم این ازدواجها در دختران ۱۱ تا ۱۳ ساله اتفاق می افتد که همسر پسران بالای ۲۰ سال می شوند.

یک قاضی دادگاه خانواده، ضمن تأیید افزایش این قبیل ازدواجها یادآور شد کسانی که به دادگستری مراجعه و گواهی رشد برای دخترانشان می گیرند، قسمت خوب ماجراست، قسمت نامطلوب ماجرا در جایی است که دختران کم سن و سال به عقد غیررسمی مردانی با سن بالا درمی آیند و پدر دختر در قبال این ازدواج پول دریافت می کند و به نوعی دخترش را می فروشد. او تصریح کرد: افزایش پدرهایی که توان تأمین هزینه های خانواده را ندارند باعث بروز چنین پدیده ای شده است.*



کشی های جمهوری اسلامی اند. پروانه یکی از این جان بدر بردگان است. باید اعتراف کنم با هر کلام که از زبان پروانه جاری می شد صدای ضربان قلب خود را می شنیدم. دختری ۱۷ ساله و دشمنان قسی قلبی که شکنجه و تجاوز و کشتار شغل رسمی و الهی آنها بود. یک نوجوان مبارز در مقابل یک حکومت تا دندان مسلح. این گفتگو کوتاه را همینجا بخوانید تا به عظمت آن انسانهایی برسید که نه گفتند، جان باختند و شکنجه و مرگ را تسلیم اراده خود کردند. اراده ای که امروز طنین کوبنده مرگ بر حکومت اسلامی انعکاس آن است.*

به سادگی، یک قهرمان

گفتگو با پروانه عارف که به مدت ۹ سال در سیاهچال های رژیم اسلامی در اسارت بود.

از سردبیر:

خاوران برنامه ای است ویژه در تلویزیون کانال جدید به یاد جانباختگان سالهای ۶۰ و ۶۷. این برنامه تماما بازگو کننده خاطرات زندانیانی است که خود شاهدان زنده این نسل

به هیچ کس نخواهم گفت

از فیس بوک

آری من زنم...
او خواست که من زن باشم...
همچنان به تو اعتماد خواهم کرد...
عشق خواهم ورزید...
به مردانگی ات خواهم بالید...
با تمام وجود از تو دفاع خواهم کرد...
پشتیبانت خواهم بود... و تو...
مرد بمان!
این راز را که من "مرد" ترم
به هیچ کس نخواهم گفت...

من زنم...
بی هیچ آلاچی...
حتی بی هیچ آرایشی!
او خواست که من زن باشم...
که بدوش بکشم، باز تو را که مردی...
و برویت نیآورم که از تو قویترم...

به سادگی، یک قهرمان

گفتگو با پروانه عارف که ۹ سال در اسارت جانان اسلامی بسر برد.

مرسده قاندي: نه فراموش می‌کنیم، نه می‌بخشیم. آمرین و عاملین سه دهه جنایت در ایران، رهبران جمهوری اسلامی را به پای میز محاکمه می‌کشانیم... در برنامه امروز خاوران گفتگویی داریم با پروانه عارف. پروانه از سنین نوجوانی دستگیر شد و ۹ سال در زندانهای جمهوری اسلامی بسر برد. پروانه بعد از دو سال از کشتار وسیع زندانیان سیاسی، در سال ۶۹ از شکنجه گاه های رژیم اسلامی آزاد شد...

شما چه تاریخی دستگیر شدید؟

پروانه: من دستگیری آبان سال ۶۰ هستم.

مرسده: وقتی دستگیر شدید به اوین رفتید یا به مکان دیگری منتقل شدید؟

پروانه: کمیته عشرت آباد مرا دستگیر کرد و یک شب در کمیته عشرت آباد بودم و روز بعد به اوین منتقل شدم. البته به دلیل دستگیری های زیاد و شلوغی بیش از حد بند ها در اوین، رژیم مجبور شد بخشی از زندانیان را به آپارتمان ها منتقل کند و از آن آپارتمان ها بعنوان زندان استفاده کنند. من جزو آن افرادی بودم که به آپارتمان منتقل شدم. زندان اوین بقدری پر بود که این امکان نداشتند ما را در بندها نگهدارند. در هر اتاق بند بین ۱۰۰ تا ۱۱۰ نفر زندانی بودند.

درباره آپارتمان ها بگویم که ساختمان های معمولی دو اتاق خوابه بودند با دستشویی و یک آشپزخانه کوچک و تصور کنید که بین ۱۰۰ تا بعضا ۱۲۰ نفر در این مکان تنگ و کوچک بسر می بردند. باید بگویم بعنوان کسی که ۹ سال در زندانهای جمهوری اسلامی، از قزل حصار تا گوهردشت و اوین بسر بردم. در هیچ شرایطی نمی توانم کلمه انسانی برای این شرایط بکار ببرم. اما آپارتمان ها ویژگی خیلی وحشتناکی داشتند. یک بخش از این شرایط، شکنجه هائی بود که دیدم. این زنان تماما زیر بازجویی بودند. زنان زندانی را می برند و با خون و چرک برمی گرداندند. وقتی در آپارتمان باز می شد فقط بوی عفونت بود. وحشتناک بود. زنانی که زیر دیالیز بودند. شاید بعضی ها در باره اعدام های مصنوعی شنیده باشند. من زندانیانی را دیدم که هر شب برده می شدند و اعدام نمایشی روی آنها اجرا می شد و مجددا به آپارتمان برشان می گرداندند. به همین خاطر تجربه آپارتمان ها برای من خیلی ویژه

و دردناک است. خیلی ویژه است.

زندگی غیر انسانی بر ما تحمیل شده بود. ما یک دستشویی داشتیم و با جمعیت وحشتناک روبرو بودیم و بچه هائی که به دلیل شکنجه های بسیار وحشتناک باید بطور مداوم دیالیز می شدند. این زنان به دلیل شلاق های زیادی که به کف پایشان خورده بود کلیه هایشان از کار افتاده بود و ما فقط یک دستشویی داشتیم.

من آن موقع ها موهای بلند بود. کم بیاد دارم که موهای کوتاه بوده باشد. اما وقتی برای اولین بار وارد آپارتمان شدم، زنهایی را دیدم که فکر کردم به بند افراد عادی (غیر سیاسی) برده شدم. موهای فوق العاده کوتاه. چون تمام



بند پر از شپش شده بود.

مرسده: شما ملاقات داشتید، می توانستید خانواده خودتان را ببینید؟

پروانه: بهیچ وجه. هیچ کدام از ما ملاقات نداشتیم. به این دلیل شاید خیلی ساده بنظر بیاید ما هیچ لباسی نداشتیم. تمام لباس بچه ها خونین بود و امکان شستن نداشتیم. طوری بود وقتی که برای اولین بار وارد آپارتمان شدم زنان زندانی را تقریبا نیمه لخت دیدم. چون مجبور بودن موقع شستشوی همان یک دست لباسشان لخت باشند یا چادر دور خودشان بپوشند.

نه. من ملاقات نداشتیم. هیچ کس ملاقات نداشت. در و پنجره آپارتمان تماما مهر و موم شده بود. هوا بسیار بد بود. آنجا طوری ساخته نشده بود که ۱۲۰ نفر در آن بسر ببرند. واقعا نمی توانستیم نفس بکشیم.

بگذار یک چیز بگویم که برایم خیلی مهم است. برای یک بار ما رفتیم به حسینیه زندان اوین. ما را برنده بودند برای مصاحبه زندانیانی که بعد از پنجم مهر به اصطلاح بریده بودند. ما حتی نمی دانستیم ما را به کجا می برند اما در حسینیه زندان اوین لاجوردی را از زیر چشبنده دیدم. هرگز - هرگز این را

فراموش نمی کنم. بعد از اینکه مصاحبه ها تمام شد لاجوردی با آن قیافه و با آن خنده کریه خودش با اشاره بر آیه ای از قرآن گفت شماها اسیر های ما هستید. شما اسیر جنگی هستید. اسیر جنگی متعلق به ما است. جان و همه چیزش متعلق به ما است. لاجوردی ادامه داد که دختران اگر باکره کشته شوند به بهشت می روند و با آن خنده کریه خود گفت فکر می کنید ما می گذاریم شما باکره کشته شوید؟ این حرف خیلی خیلی سنگین بود.

زندانیان زن زیادی در حسینیه زندان اوین بودند. با حرف های لاجوردی یک سکوت کامل حسینیه را فرا گرفته بود. توضیح اینکه شما زنان باکره نمی مانید که به بهشت بروید، معنی خیلی سنگینی برای ما داشت.

مرسده: شما چند سال داشتید که دستگیر شدید؟

پروانه: من ۱۷ سال داشتم، سال آخر دبیرستان بودم. جزو زندانیان کم سن زندان بودم. البته ما زندانیان ۱۴ یا ۱۵ ساله هم در کنار خودمان داشتیم.

مرسده: تا چه مدتی ملاقات نداشتید؟

پروانه: اگر بتوانم دقیقا بیاد بیاورم اولین ملاقاتهای اوین از عید سال ۶۱ شروع شد.

مرسد: چه تاریخی دادگاهی شدید؟

پروانه: دو سال طول کشید. چون رژیم از من اطلاعاتی در دست نداشت. نسبت به فعالیت های من مشکوک بودند. خبر زیادی از فعالیت من نداشتند. لو نرفته بودم. بخاطر روزنامه هائی که از من گرفته بودند میدانستند که طرفدار پیکار باید باشم. بعد از دو سال شناسائی شدم و بلافاصله بازجویی هایم شروع شد و بعد هم دادگاهی شدم.

مرسده: کیفر خواست شما چه بود؟

پروانه: اگر بشود اسم آن را دادگاه گذاشت. اولین جایی بود که می شد بدون چشم بند وارد بشوی. در اتاقی که یک "حاکم شرع" با یک منشی اش نشسته بود. (یک آخوند با منشی اش نشسته بود) بقدری خنده دار بود که من حالا از روی شیطنت یا هر چیز واقعا خنده ام گرفته بودم. کیفرخواستی که برای من می خواند با سطح فعالیت و سن من جور در نمی آمد. دوره ای که بچه هائی مثل من فعالیت سیاسی را شروع کردند. باعث می شد ما جایگاه تشکیلاتی آنچنانی ای نداشته باشیم. من یک دانش آموز بودم و سطح فعالیت برای من پخش روزنامه و هیمن را هم گفت که دو تا روزنامه



با خودت داشتی و کوه می رفتی. این جرم مشترک بسیاری از زندانیان بود. من برگشتم و به او گفتم مگر رفتن به کوه غدغن است؟ اما پاسداری که مرا به این اتاق آورده بود با خفه شو جوابم را داد. کوه رفتن یکی از جرم هایم بود و تبلیغ سازمان پیکار در مدرسه و یک همچین چیزهایی!

مرسده: شما بخاطر همین دلایل ۹ سال در زندان بودید؟

پروانه: دقیقا. بخاطر در اختیار داشتن دو تا روزنامه. حتی یادم می آید که گفتم این دو شماره از روزنامه مال موقعی است که هنوز ممنوع نشده بود. بهر حال بعد از ۵۷ رژیم نمی توانست با قانون خودش هم جلوی انتشار نشریات را بگیرد. روزنامه هائی که از من در خانه مان پیدا کردند مال سال ۶۰ نبود، قدیمی بود. شما در باره وکیل سؤال کردید. به خود ما که آنجا به اصطلاح داشتیم محاکمه می شدیم اجازه داده نمی شد حتی احساس خودمان را بگوئیم که چی می گوئید؟ همه مردم کوه می روند. بله اینها اسم این ماجرا را دادگاه گذاشتند. هیچ حساب و کتابی نبود. حاکم شرع گیلانی بود و ۹۰ درصد کسانی که پیش او برده می شدند حکم اعدام می گرفتند.

مرسد: شما هم شاهد سرکوب سال ۶۰ بودید و همچنان در زندان بودید و همچنین شاهد یک کشتار از زندانیان سیاسی در سال ۶۷ هم بودید. می خواهم بپرسم چرا کشتار سال ۶۷ اتفاق افتاد؟

پروانه: تحلیل های مختلفی است. من نمی توانم گذار به سال ۶۷ را از سال ۶۰ و دیگر سالهای بعد از آن جدا بکنم. بنظر من رژیم همیشه به این فکر بود که یک مشکل که بعنوان زندانی سیاسی داشت را حل کند. می خواست از دست زندانیان سر موضعی خلاص بشود. رژیم شدید ترین و وحشیانه ترین سرکوب ها را از سال ۶۰ و ۶۲ اعمال کرد و همینگونه ادامه داد و زندانیان را ۱۰۰ تا ۱۰۰۰ اعدام کرد و انفرادی های طولانی مدت بر پا کرد. شرایطی که به "قبرها" معروف شد را بوجود آورد اما با معضلی بعنوان زندانی سیاسی سر موضعی روبرو بود. رژیم اسلامی تجربه زمان شاه را داشت. نمی خواست زندانیانی مثل مرا که در زندان بزرگ شده بودیم. منی که با یک هواداری ساده در همان دوران شلوغی بعد از انقلاب دیدم چپ شدم و حالا در زندان بپیش سیاسی پیدا کردم. در مورد خودم بگویم. شاید اگر بیرون مانده بودم و دستگیر نمی شدم و وقتی بیرون زندان شرایط تغییر می کرد من هم در آن شرایط حل می شدم. اما ما به زندان افتادیم و یاد گرفتیم. تحلیل کردیم و حتی به گذشته

نگاه کردیم. ما در زندان بزرگ شدیم و سیاسی شدیم. این برای رژیم خیلی سنگین بود. رژیمی که بنظر من همیشه در این ۳۰ سال منتظر سرنگونی خودش است. هیچ وقت این رژیم احساس نکرد که دوران ثباتی را پشت سر می گذراند. دقیقا در آن شرایط بعد از قطع جنگ و قبول قطعنامه و وضعیت بد اقتصادی، اگر در این شرایط در زندانها باز می شد و زندانیانی با این همه تجربه بیرون می آمدند چه می شد؟ این نسل باید تکلیفش معلوم می شد. همه زندانیان حتی نسبت به قبل، برخوردهایشان شجاعانه تر شده بود. خیلی به راحتی ما چپ ها می گفتیم چپ هستیم و نماز نمی خوانیم، نمی خواهیم با تواب ها در یک جا باشیم و حسینیه نمی رفتیم. با هم



اسد الله لاجوردی، دادستان سابق رژیم و قصاب زندان اوین

حرف های سیاسی مان را می زدیم و بحث می کردیم. مجاهد ها دیگر راحت می گفتند مجاهد اند. در زندان و بیرون از زندان از دهان سران حکومت از جمله رفسنجانی که در نماز جمعه تهران صحبت کرد، می شنیدیم که باید تکلیف زندانیان سیاسی حل شود. و اینکه باید اینها را قلع و قمع کرد. بنظر من رژیم به یک شرایطی احتیاج داشت که بتواند به اذهان عمومی این کشتار را توجیه کند و بهانه اش هم عملیات مجاهدین بود. اما این تصمیم آن موقع رژیم نبود اینها همیشه دنبال یک فرصت مناسب بودند که بخواهند این نسل را ریشه کن کنند.

مرسده: بگویم که پروانه ۵ سال حکم گرفت اما وقتی به شرایط رژیم برای آزادی تن نداد همچنان بعد از پایان حکم در زندان بسر برد که اصطلاحا به این دسته از زندانیان ملی کش می گویند. اما پروانه سال ۶۷ برخورد رژیم با شما چه بود؟

پروانه: بعد از اعدامهای سال ۶۷ من در

شرایط آزادی بودم و رژیم ما زندانیان آزادی را به زندان گوهر دشت برند. هرگز یادم نمی رود که وقتی از جلوی آمفی تئاتر رد می شدیم، کوهی از دمپائی ها را مشاهده کردیم. خیلی سنگین بود. خیلی سنگین بود اینکه بدانی این دمپائی های دوستان خودت هستند. احساس می کردیم که ما هم نفرات بعدی هستیم. ما مجددا همگی دادگاهی شدیم. دادگاه ما دقیقا مثل بقیه بچه هائی که اعدام شدند بود. مسلمان هستی یا نه، نماز می خوانی یا نه. به این دلیل ما که در راه رو ها نگهداشته شده بودیم انگار خداحافظی آخر ما بود. دورانی بود که گالیپدیل از طرف سازمان ملل سری به ایران زده بود و ما را شبانه به زندان اوین برگرداندند. از خودم شادم. خیلی از زندانیان پسر نمی دانستند که این سؤال ها برای چه هست. اما بعد از آن کشتار ها همه ما میدانستیم که چرا این سؤال ها را مطرح می کنند. ما میدانستیم آنجا چه خبر است. ما می دانستیم چه بر سر بچه ها آمده است. خوشحالم که بگویم که اکثر ما آگاهانه جواب هائی دادیم که فکر می کردیم با این نوع جواب دادن ها صد در صد اعدام می شویم و واقعا برای این مجددا به "دادگاه" رفته بودیم که اعدام بشویم. رژیم دیگر معضلی بعنوان "ملی کش" هم نمی خواست. مانده بودند با ما چه کار کنند. ما حکم نداشتیم یا باید آزادمان می کردند یا اعدام. این رژیم زندانیانی از سال ۶۰ داشتند که تا سال ۶۹ حکم نداشتند. این معضل باید حل می شد و نوبت زنان زندانی شده بود. شرایط بیرون طوری شد که بهر حال ما را از گوهر دشت به اوین برگرداندند و اعدام نشدیم. تجربه خاصی بود. خیلی تجربه خاصی بود. خوشحالم از اینکه زنده ایم. فکر می کنم امتحانی را از سر گذراندیم. علیرغم اینکه مقاومت زنان را مقداری دست کم می گیرند (با خنده و شوخی) اما تجربه خیلی عظیمی را از سر گذراندیم.

نیری به من گفت نماز نمی خوانی گفتم نه. خندید و گفت میدانی که باید منتظر چی باشی؟ گفتم میدانم و نماز نمی خوانم و باز میدانم که اکثر بچه های ما محکم همین جواب را دادند. با آگاهی به اینکه میدانند چه شرایطی در انتظارشان است و اعدامی هستند.

مرسده قاندي: پروانه جان سئوالهای بیشتری داشتیم که بپرسم اما وقت ما رو به اتمام است. خوشحالم که تو را در برنامه داشتیم. با تشکر از تو.

پروانه عارف: قربانت و موفق باشی

علیه تبعیض سلاح مبارزه شما است!
بدست دیگران نیز برسانید!

زن کشی در یک هفته

بدرآمد ۲ میلیونی احتیاجی به شوهر ندارم

زنی در دادگاه با بیان اینکه مریبی خیاطی هستم و ماهیانه ۲ میلیون تومان درآمد دارم و احتیاجی به شوهرم ندارم و فقط مانند یک دوست در کنار او و فرزندم خواهم بود، گفت: نمی‌توانم به زندگی در کنار شوهرم ادامه دهم.

وی با اشاره به اینکه عقاید و فرهنگ من با شوهرم متفاوت است، اظهار داشت: در واقع ما زیر یک سقف با یکدیگر سازش نداریم و تا به حال به خاطر فرزندمان یکدیگر را تحمل کردیم.

مرد: من فقط ۲ بار به همسرم سیلی زدم و شاید این کارم مرا مستحق جدایی کرده است، اظهار داشت: من مشکل جسمی و روحی ندارم ولی همسرم مدعی است که اگر در کنارش باشم، آرامش ندارم.*

دهمین اجلاس دوره چهارم مجلس خبرگان

رهبری در ایران که به ریاست محمدرضا مهدوی کنی آغاز شده بود با انتشار بیانیه ای که در آن از جمله بر ضرورت اجرای طرح تفکیک جنسیتی در دانشگاه ها تأکید شده است، به کار خود پایان داد.

در بیانیه منتشر شده مجلس خبرگان با تأکید بر ضرورت خودداری از "حاشیه سازی و طرح مسائل تنش زا" آمده است: "به تمام جریان ها هشدار می دهیم که کم رنگ کردن شعارهای انقلاب و زیر سوال بردن مقدسات دینی به ویژه در عرصه حجاب و عفاف را به شدت محکوم می کنیم.*"

دستگیری ۱۶ زن و مرد در پارتی شبانه

۱۰ مرد و ۶ زن شب یکشنبه در یک پارتی مختلط شبانه در مشهد دستگیر شدند. ماموران کلانتری نجفی مشهد در پی به دست آوردن اطلاعاتی (!) درباره برپایی مجلس پارتی و "لهو و لعب" بلافاصله وارد عمل شدند و با هماهنگی مقام قضایی محل را مورد بازرسی قرار دادند. در بازرسی از محل ۱۰ نفر مرد و ۶ نفر زن با وضعیت "پوششی زننده" دستگیر شدند و مقداری مشروبات الکلی نیز کشف و ضبط شد. متهمان با تشکیل پرونده به مقام قضایی معرفی شدند.*

شادترین مردم دنیا، ایران در جایگاه ۲۰۲، از بین ۲۲۰ کشور.*

زن کشی داستان زندگی زنان تحت حاکمیت جمهوری اسلامی

مردی که به دلیل سوءظن، همسر خود را به قتل رسانده بود، توسط ماموران پلیس آگاهی

دستگیر شد. متهم گفت: از روی عصبانیت و سوءظن تصمیم به قتل همسر خود گرفتم و زمانی که مقتول در خواب بود با استفاده از یک رشته طناب وی را خفه کرد و سپس برای از بین بردن آثار جرم و رفع مظنونیت پلیس به خود، با چاقو رگ دست وی را بریده تا علت مرگ را خودکشی جلوه دهد.

کارآگاهان جنایی استان تهران و البرز در تحقیقات جداگانه‌ای راز قتل سه زن را که توسط اقوام درجه یک خود کشته شده بودند، فاش کردند. در جنایتی که در تهران به وقوع پیوست پسری جوان به دلیل سوء ظن به خواهر و مادرش آن دو را با ضربات متعدد چاقو از پا درآورد. مرد کرجی نیز که همسرش را به دلیل اختلافات خانوادگی با سم کشته بود، دیروز در حالی که یک سال از وقوع جنایت می‌گذرد به جرمش اعتراف کرد.

قتل مادر و دختر

بازپرس و کارآگاهان جنایی به دنبال اعلام گزارشی درباره قتل دو زن در خانه ای در خیابان پیروزی به آنجا رفتند و با اجساد مادر و دختری ۵۲ و ۲۲ ساله به نام های مینو و مینا مواجه شدند. هر دو قربانی خون آلود بودند و آثار ضربات متعدد جسمی نوک تیز شبیه به چاقو بر پیکرشان مشهود بود.

اعتراف بعد از یک سال

شهریورماه سال گذشته مرگ مشکوک زنی ۳۵ ساله به نام سمانه به پلیس آگاهی استان البرز اطلاع داده شد و کارآگاهان برای رازگشایی از علت مرگ این زن که ۹ ماه از بارداری اش می‌گذشت و در آستانه وضع حمل جان باخته بود. سرانجام پزشکی قانونی اعلام کرد در خون متوفی سم یافت شده است. عباس شور سمانه با اقرار به کشتن همسرش گفت: "من و سمانه ۱۳ سال قبل با هم آشنا شدیم اما چون او بچه دار نمی‌شد، تصمیم گرفتم ازدواج مجدد کنم و دختری به نام فریبا را هم کاندیدا کردم اما همسرم به شدت مخالفت کرد و باعث بروز اختلافات شد. با این وجود من با فریبا رابطه داشتم تا اینکه زخم باردار شد. او با اصرار از من می‌خواست به رابطه‌ام با فریبا پایان بدهم ولی چون راضی به این کار نبودم، سمانه با من بد رفتاری می‌کرد. من هم نقشه قتل او را کشیدم و با خوراکی مسموم او را کشتم.*"

ماهواره عامل افزایش خیانت در خانواده‌ها است!

زهرا امین مجد، عضو هیأت علمی مرکز مطالعات و تحقیقات زنان گفت: در سال های اخیر شیونت رسانه های بزرگ غربی و ترویج فضای ماهواره ها در خانه باعث شده که خانواده ها به راحتی در کنار هم از شبکه

های فارسی استفاده کرده و هیچ ابایی از دیدن گروهی برخی تصاویر نداشته باشند.

وی افزود: متأسفانه بعد از ظهور این رسانه ها، با مسائل نوپدیده ای در خانواده مواجه شده ایم که آهنگ تغییرات جدی مثل خیانت را در خانواده به صدا درآورده و رفتارهای غیر اخلاقی را در سطح خانواده رواج می دهند. شبکه های ماهواره ای در واقع افراد را به روابط خارج از خانه سوق می دهد.

وی با اشاره به این مساله که از بین رفتن فضاهای عاطفی در خانواده منجر به طلاق عاطفی می شود، تأکید کرد: با کم رنگ شدن روابط عاطفی میان زوجین، حتی اگر طلاق رسمی به دلیل رعایت حال فرزندان و یا آبروی خانوادگی به صلاح نباشد، طلاق عاطفی اتفاق می افتد که این نوع طلاق به جهاتی بدتر است، زیرا افراد در این حالت معلق بوده و ممکن است طی مدت زندگی مشترک، هر خطای اخلاقی از آنها سربرزند.*

همسرکشی در جلسه رفع اختلاف.*

قانون، دولت، فرهنگ رسمی و مذهب، همه اجزا و اشکال مافیای ضد زن اند. اگر دولت و امکانات نجومی "فرهنگ سازی" در اختیار مشتکی از گور برخاسته اسلامی نبود. اگر قانون در ایران زن و مرد را به تساوی انسان بحساب می آورد. اگر زنان از این حق بدیهی و اولیه انسانی برخوردار بودند که در صورت احساس خطر می توانستند فوراً به مراکز حمایت از زنان تماس بگیرند و در کوتاه ترین زمان ممکن از صحنه خطر دور شوند. اگر از کودکی دختران و پسران را طوری تربیت می کردند و آموزش میدادند که کمترین توهین و تحقیر زن باعث شرم و "ابرو ریزی" توهین کننده می شد. اگر زن ناموس مرد نبود. اگر زن حق برخورداری از آزادی در تصمیم گیری بر زندگی شخصی خود را داشت. اگر زن می توانست موقعیت اقتصادی قابل اتکائی داشته باشد. در صورتی که همه این اگر ها و صد ها اگر دیگر ممکن می شد. ما دیگر شاهد این همه جنایت سازمان یافته دولتی و این همه قتل ناموسی نبودیم.

برآورده کردن این اگر ها بسیار ساده است. کافی است که جمهوری اسلامی سرنگون شود و جامعه بر اساس حرمت و منزلت انسانها جایگزین این تباهی اسلامی شود. این البته دیگر فقط کار ما زنان و مردان برابری طلب، آزادیخواه و سوسیالیست است.*